

بیماری و سلامت روانی



علی اصغر احمدی

قسمت دوم

ناهنجاری چیست؟ بیمار کیست؟

تعیین ملاکی مشخص برای سنجش رفتار انسانها و تعیین حدود سلامت و بیماری و هنجاری و ناهنجاری، یکی از شبه‌ناکترین مباحث روانشناسی شخصیت و روانشناسی مرضی بحساب می‌آید. یکی از رایجترین و در عین حال انتقاد برانگیزترین ملاکهای تشخیص هنجار از نابهنجار، تعیین آماری این مفهوم است. در این معنا دو حد بالا و پایین، در منحنی نرمال، آرمال یا نابهنجار شناخته می‌شود. این ملاک آنچنان مورد انتقاد است که بنظر

نمی‌رسد هرگز بتواند به عنوان روش قابل قبول برای تعیین ناهنجاری مورد پذیرش همگان قرار گیرد. هر چند باید اذعان نمود برخی از افراد خزیدن به دامن چنین مفهوم شبه‌ناکی را از پذیرفتن عقیده‌ای خاص - که مبنایی از جهان بینی داشته باشد - راحتتر می‌بینند و علیرغم وجود انتقادات جدی، منشاء حکم ذهنی و علمی خود را بر همین اساس قرار می‌دهند.

امروزه یکی از شیوه‌های مطمئن‌تری برای تعیین ناهنجاری، استفاده از ملاکهای سلامت روانی است. روانشناسان شخصیت، هر یک با توجه به بینشهای جهان -

شناختی خویش، تعریفی از انسان را ارائه کرده و حد و مرز سلامت و بیماری را براساس آن تعیین می‌نمایند. پس از تعیین چنین حد و مرزی سخن از ناهنجاری و بیماری می‌گویند. ما در ابتدا تعریفی از شخصیت را ارائه کردیم و در آنجا نشان دادیم که تعریف ارائه شده در مورد انسان و شخصیت او، دقیقاً زیربنای فلسفی و جهان‌شناختی دارد. امروز پذیرفتن دیدگاه یک روانشناس در مورد سلامت و بیماری دقیقاً بستگی به پذیرفتن مبنای فکری وی در مورد انسان دارد. نظریه پردازان شخصیت هیچیک سخن

خالص تجربی پیرامون انسان نگفته اند بلکه هریک با توجه به شناخت خویش از انسان، نظریه خود را ارائه نموده‌اند. با این توصیف تنها میتوان نظریه‌هایی را از دیدگاه تجربی مورد سنجش قرار داد که این نظریه‌ها قابلیت قضاوت تجربی یعنی علمی را دارا باشند. یعنی باید پذیرفت که نظریه‌های مربوط به شخصیت به خودی خود مبنایی شبه فلسفی و به عبارت وسیعتر مبنای جهان‌شناختی دارند و لذا اصل این نظریه‌ها قابلیت قضاوت تجربی را ندارند مگر آنکه نمودهای توصیف شده آنها مورد قضاوت علمی قرار گیرد.

بنظر می‌رسد یافتن نظریه‌ای درباره شخصیت انسان که بتواند درعین جامعیت قابل قضاوت دقیق تجربی نیز باشد، امکان‌پذیر نیست. زیرا انسان با دارا بودن ابعاد غیرمادی و اثبات این ابعاد برای او، قابلیت قضاوت حسی را درمورد نظریه‌های جامع و مانع شخصیت، از دست میدهد. لذا باید به روانشناسی به عنوان دانشی نیمه تجربی نگریست تا بتوان ورود تجربه را به برخی از حیطه‌های رفتاری وی مجاز دانست.

علی‌ایحال، امروزه مطمئن‌ترین راه برای تشخیص هنجاری از نابهنجاری، تعیین ملاک سلامت و بیماری است. ما پیش از این سخن از ملاکهای سلامت و بیماری گفتیم و این ملاکها را برشمرديم اینک با توجه به ملاکهای مذکور مفهوم نابهنجاری را مورد بحث قرار میدهیم.

هنجار یا قاعده، تعیین‌کننده حد یا حدودی است برای امر فزاینده و کاهنده، بمنظور تشخیص مرزهای قابل قبول درمورد آن امر. برای مثال دمای هنجاری بدن دو حد 37°C تا 39°C میباشد. این دمای بدن را مشخص می‌نماید. درمورد برخی از پدیده‌ها تعیین حد پایینی یا حد بالایی به تنهایی برای تشخیص هنجار از نابهنجار کفایت می‌کند. برای مثال نمره قبولی درسی تا حد نمره ۱۰ بوده و این حد پایینی این ملاک است درحالی‌که در مورد سرعت اتومبیل معمولاً حد بالایی مشخص میشود، مثلاً گفته میشود حداکثر سرعت در برخی جاده‌ها ۸۰ کیلومتر در ساعت میباشد بهر حال تعیین حد بالایی یا حد پایینی یک امر و یا تعیین دو حد آنها بطور

توأم و همزمان برای مشخص کردن هنجار یا قاعده، امری رایج میباشد.

در روانشناسی نیز با تعیین حدود هنجاری میتوان مفهوم نابهنجاری را تعیین نمود. اولاً هریک از ملاکهای سلامت روانی خود به تنهایی ارزشمند است و ثانیاً مجموع آنها نیز به عنوان مجموع ویژگیهای لازم برای حفظ سلامت روانی می‌باید مورد توجه قرار گیرند. بعبارت دیگر وقتی هریک از ملاکها به تنهایی به عنوان حداقل ملاک قابل قبول برای سلامت روانی مدنظر قرار گیرد، بدون شک تمامی آنها نیز بطور مشترک چنین خواهد بود. در تعیین نابهنجاری باید گفت که در روانشناسی معمولاً حد پایینی یک ملاک مورد توجه قرار می‌گیرد. وجود حد پایینی هریک از ملاکهای سلامت به عنوان ملاک حداقل،

*** رفتار محصول انطباقی است که در یک یا چند مدار از فرایندهای سازماندهی، به وقوع می‌پیوندد.**

برای تعیین هنجار از نابهنجار ضرورت دارد. برای مثال انسانی که حال را از گذشته و آینده تشخیص داده و حداقل به شکل عملی با استفاده از این تشخیص در موارد ضروری، زندگی عادی خویش را استمرار میبخشد، فردی است که حداقل ملاک لازم در حال زیستن را دارا است.

بنابراین وجود یک ملاک در زندگی فرد، به گونه‌ای که این ملاک تأثیر عملی بر زندگی وی داشته باشد، ملاکی است برای بهنجار بودن فرد در ملاک مورد نظر. از جمع ملاکهای ششگانه سلامت روانی، انسان بهنجار از لحاظ حداقل شرایط لازم برای احراز بهنجاری، بدست می‌آید. عدم وجود یک یا چند ملاک از ملاکهای ششگانه، در مورد یک فرد باعث خروج وی از حدود هنجاری خواهد شد.

ناهنجاری به خودی خود مشکل‌زا نیست، بعبارت دیگر وجود افراد نابهنجار در

جامعه بخودی خود مشکلی را ایجاد نمی‌کند. چه بسا افراد بسیار زیادی وجود دارند که با یک یا چند ملاک از ملاکهای سلامت روانی تطبیق ندارند. اینان نابهنجار بشمار می‌آیند ولی وجودشان مشکل‌زا نیست. بنحو خاصی با زندگی خویش تطابق حاصل کرده و مظهر طبیعت بیجان بشمار می‌آیند، سرد و منجمد. اینها نابهنجار هستند ولیکن در جامعه به فراوانی مشاهده می‌شوند.

ولی هنگامی که نابهنجاری به حدی می‌رسد که مشکل‌زا شده و باعث ایجاد مشکلات غیرقابل تحمل برای افراد یا اطرافیان و جامعه وی می‌شود، نابهنجاری تبدیل به بیماری می‌گردد. بیماری خود نوعی نابهنجاری است ولیکن نوعی که مشکل‌زا نیست و قابل تحمل ایجاد می‌کند. وسواس نوعی نابهنجاری در زمینه پذیرش واقعیت است و لکن زمانی این نابهنجاری تبدیل به بیماری می‌شود که تحملش برای خود فرد یا اطرافیان وی مشکل‌زا باشد. بسیاری از افراد حدودی از وسواس را دارا هستند؛ وسواس در لباس پوشیدن، وسواس در غذا خوردن و... اینها هریک به نوبه خود نوعی نابهنجاری بشمار می‌آید ولی بیماری محسوب نمی‌گردد. نوعی بیماری است که به دلیل وسواس به روانشناس و روانپزشک مراجعه میکنند، در واقع آنچه را که در مورد آن استمداد می‌جویند، زنجی است که از وسواس می‌برند، نه اصل عمل خویش.

پس از بحث در مورد ملاک حداقل برای بهنجار زیستن و تعیین بیماری، لازم است ملاک حداکثر نیز مورد بحث قرار گیرد. در زندگی انسان اعمال و کارهای مختلفی وجود دارد که در هریک از آنها وجود یک یا چند ملاک از ملاکهای سلامت روانی به عنوان ملاک حداقل، نشانه بهنجاری روانی است. زنی که در آشپزخانه غذا می‌پزد، اگر هیچیک از ملاکهای سلامت روانی را در این عمل رعایت نکند، حداقل نیازمند ملاک شناخت واقعیت و پذیرش آن می‌باشد. زیرا او باید بداند چه می‌پزد، برای چند نفر می‌پزد و چه موادی را برای این غذا نیاز دارد. برای این فرد در نظر گرفتن این ملاک نشانه بهنجاری است ولی اگر او در این کار، در حال زندگی نکند یا در جمع بسر

نبرد یا با خدا زندگی نکنند، نابهنجار بشمار نخواهد آمد. یعنی ملاک حداقل، ملاکی است که در مورد هر عمل به تناسب آن کار باید وجود داشته باشد یا کسی که عبادت می کند ولی با خدا زندگی نکند و با اصلاً خدا را نپذیرد، این فرد نابهنجار بشمار خواهد آمد زیرا ملاک حداقل برای این عمل پذیرش خدا و با خدا زیستن است.

حد بالایی ملاکهای سلامت روانی تا جایی است که انسان اکثریت ممکن از ملاکها را در تمامی شئون زندگی جاری و ساری نماید. یعنی حد مطلوب برای خانمی که در حال آشپزی است نه تنها پذیرش واقعیت است، بلکه با خدا زیستن، در حال زیستن و سایر ملاکهای ممکن را نیز داشتن،

*** کودک وقتی محبت کافی از والدین خویش دریافت نمی کند، درحالی که در شرایط بیماری مورد توجه و مراقبت بیشتری قرار میگیرد، این خود نوعی تمایل فرد را بطرف بیمار شدن برمی انگیزد.**

حد مطلوب و کمال لایق بشمار می آید. **علل بوجود آورنده ناهنجاری روانی**

سازماندهی و ویژگی کلی حیات است. اصلی ترین و اساسی ترین ویژگی حیات سازماندهی است؛ هر محرکی که به ارگانیزم برخورد میکند، در صورتیکه جذب شود، فرایندی از سازماندهی را بوجود می آورد. یعنی ارگانیزم زنده با وحدتی که دارد، بلافاصله محرک جذب شده را منطبق با قوانین درونی خویش هضم کرده، عناصر آن را در محلهای مناسب جای می دهد. از حاصل این جذب و هضم پاسخ نهایی که انطباق نامیده می شود، بروز می نماید و در واقع مدار بوجود آمده را تکمیل می کند. به این ترتیب جذب هر محرک توسط موجود زنده، مقدمه ای است برای بوجود آمدن یک مدار از فرایند سازماندهی. موجود زنده در هر

آن به تعداد محرکهای جذب شده، مدارهای سازماندهی را در درون خود فعال می سازد.

انسان به عنوان موجود زنده ای که به دلیل داشتن ظرفیت بالایی از جذب محرکها، یعنی ظرفیت بالایی از یادگیری، میتواند در هر لحظه تعدادی از محرکها را جذب کرده و مدارهای مختلف سازماندهی را تشکیل دهد. این سازماندهی ها که در اصل ناخودآگاه هستند، موجب بروز ویژگیهای حیاتی در انسان میشوند. فعالیتهای مختلف حیاتی در درون انسان، اعم از فعالیتهای جسمی مانند تنفس و جذب اکسیژن و سازماندهی آن در تمامی آحاد بدن و با فعالیتهای روانی مانند محرکهای مستمری که از طریق اندامهای حسی جذب شده و در سازمان ذهنی انسان شکل می گیرند، همگی در مدارهای پویای سازماندهی به انجام می رسند.

ما بانوجه به رفتاری که از انسان می بینیم، در مورد هنجار بودن و یا ناهنجار بودن آن قضاوت میکنیم. رفتاری که موجب این قضاوت میشود، خود تنها مرحله خاصی از فرایند سازماندهی است. رفتار محصول انطباقی است که در یک یا چند مدار از فرایندهای سازماندهی، به وقوع می پیوندد. بنابراین تنها شناخت رفتار، برای شناخت علت بوجود آورنده ناهنجاری کافی نیست بلکه رفتار ناهنجار محصول سازماندهی نامطلوب و ناهنجار است و برای شناخت علت واقعی ناهنجاریها، باید مدارهای ناهنجار و نامطلوب شناسایی شوند.

رفتارگرایان به این نکته معتقد نیستند. آنان به مدارهایی که ما مطرح می کنیم، بعنوان مفاهیمی سازکتیون نگاه کرده و آنها را از حیثه مطالعه تجربی خارج می دانند. به زعم آنان اگر ما محرک را بشناسیم و پاسخ برآمده از آن را هم تشخیص دهیم، میتوانیم رفتار نابهنجار را با تغییر محرک تغییر دهیم. براساس این تفکر پرداختن به مآقع درون انسان و ارگانیزم نه تنها مفید نیست بلکه مضر هم می باشد. روانشناس با پرداختن به مفاهیمی غیر عینی نه تنها وقت خود را تلف میکند بلکه ذهن خویش را از هدف اصلی نیز منحرف می سازد.

این اعتقاد زمانی درست است که اولاً رفتار محصول جبری محرک باشد، یعنی محرک معین همیشه پاسخی مشخص را به

دنبال داشته باشد و ثانیاً خودآگاهی در انسان و انتخاب خودآگاهانه وجود نداشته باشد.

در حالی که می بینیم اولاً هر انسانی محرک جذب شده را براساس ساختمان روانی خویش سازمان داده و هر کس در مقابل محرک واحد پاسخی به مقتضای ویژگیهای درونی خویش میدهد. به عبارت دیگر محرک واحد برای هر انسانی معنایی خاص داشته و در دفعات مختلف این محرک بطور گوناگون تفسیر می شود و به مقتضای تفسیر درونی پاسخی ارائه می گردد. برای مثال نه تنها افراد مختلف در مقابل تهدید شخصیت خویش پاسخی متفاوتی ارائه میکنند بلکه یک فرد مشخص در زمانهای گوناگون نیز پاسخی متفاوتی ممکن است ارائه کند. زمانی پرخاشجویی کرده، زمانی عقب نشینی نموده و در موقعیتی نیز از مکانیزم دلیل تراشی استفاده میکند. بطور اجمال هر محرک به تنهایی معنایی واحد ندارد بلکه معنای یک محرک بستگی تام به شرایط ارائه آن دارد و ویژگیهای درونی انسان نیز یکی از همین شرایط محسوب میشود، بنابراین شناخت ویژگیهای درونی انسان برای تعیین تأثیر محرک ضروری است.

ثانیاً انسان دارای خودآگاهی است. خودآگاهی موجب میشود دست به انتخاب زده و گاه مختارانه و از روی اراده عمل کند. یعنی هر چند که انسانها در اکثر مواقع اعمال خود را به جبر انگیزه ها انجام میدهند و ماهیت اصلی این انگیزه ها نیز لذت طلبی است، لکن بعضی اوقات نیز از این قاعده عدول کرده و بنابه تشخیص عقلانی عمل می نمایند. همین امر باعث میشود تا در روند کلی جبر انگیزه ها استثنائاتی واقع شود. همین استثناء موجب میشود تا قاعده محرک و پاسخ از شمول ساقط شده و با صدها اگر و شرط قرین گردد. بهرحال در درون آدمی جریانهایی وجود دارد که ناهنجاریهای روانی انسان از آنها سرچشمه میگیرند. این جریانها که همان سازمانهای روانی هستند، در پویش و حرکتی دائمی هستند. استمرار کامل این سازمانها و بکار افتادن مدارهای مناسب در شرایط مقتضی موجب حفظ سلامت جسمانی و روانی در انسان میشود. وجود اختلال در این سازمانها، ارائه حیات

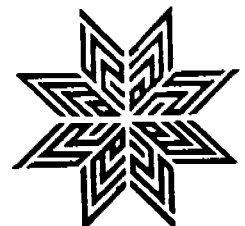


روانی و جسمانی انسان را مسئله دار ساخته و در موارد خفیف بشکل ناهنجاری، در موارد شدیدتر بشکل بیماری و در موارد شدیدتر باعث از هم پاشیدگی نظام ارگانیکی و روانی انسان میشود. مطالعه چگونگی ایجاد اختلال در سازمان روانی انسان برای شناخت ناهنجاریها و بیماریها ضرورت دارد.

قبل از پرداختن به مطالعه چگونگی بوجود آمدن اختلال در سازمان روانی، توجه به این نکته ضروری است که سازمانهای روانی انسان در سطح نفس اماره، یعنی در سطح هوای نفس، با اصل کسب لذت و فرار از الم شکل گرفته و به شکلی ناخودآگاه عمل مینماید. در حالیکه با حضور عقل در حیطه شخصیت، خودآگاهی افزایش یافته و مدارهای قضاوت عقلانی بکار می افتند. این مدارها می توانند به گونه ای به جریان بيفتند که مدارهای معیوب را در سازمان روانی انسان تشخیص داده و اصلاح نمایند. به این ترتیب بین سازمانها و مدارهایی که در سطح نفس اماره عمل میکنند و تنها در صدد کسب لذت بوده و بصورت ناخودآگاه عمل می نمایند با مدارهای عقلانی که خودآگاه هستند و واقعیت را در نظر گرفته و با داشتن اصول برای قضاوت میتوانند صحیح و ناصحیح و ارزشمند و بی ارزش را تشخیص دهند، باید تفاوت قائل شد. مدارهای نفسانی با ویژگی ناخودآگاه خود و نداشتن قضاوتهای روشن، زیربنای اصلی ناهنجاریهای روانی را می سازند.

اینک با توجه به توضیحات فوق به مطالعه چگونگی بوجود آمدن اختلال در سازمان روانی می پردازیم. این بحث را تحت عنوان انواع سازمانهای مختل روانی به انجام میرسانیم.

ادامه دارد



نیست، بلکه بکنوع معرفت و آگاهی است همراهِ ناآگاهی عمیق در وجدان فطری انسان و معنویت متکی بر معرفت هسته فطری به سعادت و قرب حق است.

روحانیت به عنوان اصلی ترین نهاد انسانی در تربیت و رسالت عظیمی در این دوره از زمان آغاز رسالت عظیمی برای ما، زبان و احسان او را درنگ کنید و برایتان تصور کنید که او را داشته باشد و از خیرات عظمی و عسرانی تا او برسد و در باطنش چرا در برخی از مساجد ما خردمان گمشده حضور دارند؟ آیا مساجد، منابر، صحیفات و آیه، احادیث و حقه خواننده اند چنانگویی نیازها، در دلتان در جلدیها، بکن با و سماهای بی پایانی روح بیازند جوان بطور کامل باشد یا خیر؟

فلسفه فسط اجتماعی و اقتصادی دارای تأثیر و تأثر متقابل بر فرهنگ معنوی و اخلاقی است. جامعه ما به لحاظ شرایط خاصی که برآید حاکم است از نوعی تبعیض اجتماعی که بین فقیر و ثروتمند مستضعف وجود دارد، رفع می برد. همانگونه که همه عالم بقدر طریقتند: «مردم از کمبودها گله مند نیستند بلکه از بیوفایی گله دارند» بدون تردید عده ای فرصت طلب و سوداگر که مرصع زمان مناسب برای عارضه و جوارح می باشد، بزرگترین خیانت را در حق جامعه مرتکب می شوند و روزی به روز شکاف بین ثمر مرطوب و قشر مستضعف را بیشتر می کنند. در چنین شرایطی که نهایی فسط اقتصادی و اجتماعی با موانع بسیاری رو برویست، چگونه می توان انتظار داشت که فسط اخلاقی بر جامعه برجامه محقق شود؟

در حال حاضر شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی در جامعه ما وجود آمده است و شمار بسیاری از آن بر کرده عقلی قابل توجهی از مردم که مستضعف و با فقر متوجه می باشند، سنگسار می کند و بطور طبیعی بر اخلاقیات و معنویت و فسط اجتماعی آنان اثر می گذارد و صورتی بسیار بد صورتی از این جهت متاثر می شوند.

بنابراین در شرایطی که پیش از این در این مقاله بحث کردیم، در این شرایط و نگاهها، راهی بیرون رود و مستحضر گذشتند، نور و شادمانی در شرایطی جامعه فروغ سعادت و امید به زندگی برقرار سازند.

تألیف

دکتر سید علی حسینی، استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
 شماره مقاله: ۲۲/۴۸ - پاییز ۱۳۶۷
 نشریه: فصلنامه اخلاقیات اسلامی، شماره ۱، زمستان ۱۳۶۷
 - این مجله از مجله منشور المانی نقل شده است.